

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به صحیح به اصطلاح آقایان متأخر ما اولای زراره بود که در مورد شک در طهارت بود و به حسب ظاهر امام استصحاب بقای طهارت کردند. عرض شد که در روایاتی که در باب استصحاب ذکر شده است از همه مهمتر همین صحاح زراره است. باز در صحاح زراره از همه مهمتر همین صحیح به اصطلاح است. چون لغتش اشعار به یک نوع تعلیل دارد می توانند از آن تعدی کنند به مطلق موارد برای اثبات حجیت استصحاب. و جمع نهایی را اگر امروز رسیدیم عرض می کنیم مجموعه بحث هایی که هست بحث هایی که راجع به سند و مصدر صحیح صحبت شد بعضی جهات راجع به فقه حدیث مطرح شده است که طبعاً بیشتر به شرح حدیث است و ربطی به مبحث استصحاب ندارد که دیروز در درس و جلسه گذشته بعضی از آن موارد نقل شد.

محل استشهاد در روایت که خیلی محل بحث شده است که عرض کردیم این نحوه بحث در حقیقت ابتدائاً از زمان مثل مرحوم وحید بهبهانی شروع شد و طبعاً بعد اوج بیشتری گرفت از زمان مرحوم شیخ انصاری در حوزه های ما بیشتر مطرح شد و بعد مثل مرحوم آقا ضیا و نائینی و این آقایان متأخر باشند و ضعف راجع به این صحیح و استدلال به این در باب استصحاب صحبت کردند. عرض کردیم در کلمات قدمای اصحاب ما حتی کسانی که استصحاب را حجت می دانستند مثل مرحوم شیخ طوسی در عده راجع به این حدیث و اشعار به این حدیث نیست. یا سید مرتضی یا دیگران. بلکه بعضی از علمای ما در بحث مثل طهارت و اینها اشاره به لا تنقض الیقین دارند. اما اینکه قدمای اصحاب حدیث را در مواردی مثل استصحاب با اینکه متعرض شده اند نیاورند.

و عرض شد که اخباری ها حدیث را آوردند چون مناقشه کردند در حجیت استصحاب و قبول نداشتند حملش هم کردند بر موضوعات خارجی. بعد از اخباری ها مرحوم وحید بهبهانی سعی کرد که استدلال برای حجیت استصحاب کند من جمله به روایات که هم برائت را به روایات و هم استصحاب را لذا از آن زمان یعنی در حدود دویست و خورده ای سال الآن در حوزه های ما نزدیک دویست و شصت و هفتاد سال این بحث زراره چون اهم روایات ما در باب استصحاب است خیلی رواج پیدا کرده است و خیلی بحث کرده اند که اگر بخواهیم همه را بگوییم خیلی طول می کشد. ما مختصر و مفید جمع می کنیم حرفها را و اساس مشکلاتش را عرض میکنیم.

یکی از محورهای اساسی که به ذهن آقایان آمده است سر همین کلمه و لا تنقض الیقین است که الف و لام الیقین برای عهد است چون دارد فانه کان علی یقین من وضوئه. و لا ینقض الیقین آیا مراد این یقین به وضو را که الف و لام برای عهد باشد یا مراد جنس یقین است؟ نه خصوص یقین به وضو. یکی هم سر اینکه آیا این تعلیل یک تعلیل تبعیدی است یا عقلایی؟ و الا فانه کان. عرض کردم اگر بخواهیم متعرض همه کلمات شویم طول می کشد. اگر بخواهیم بگوییم قال فلان و یرد علیه قال فلان. لکن آنچه که می شود اجمالا راجع به حدیث گفت به حیثی که بقیه احتمالات خود به خود روشن شود.

اولا فای فانه کان معلوم نیست برای تعلیل باشد. اینجا اصلا ظهور لغوی و عرفی ندارد. اصطلاحا اگر گفت لا تشرب الخمر فانه مسکّر این ف برای تعلیل است حالا به تقریبی که در محل خودش. اما فایی که در جواب شرط می آید اصطلاحا فای رابطه می گویند. در خود مقنی هم دارد بحث فای رابطه. فای رابطه فایی است که در جواب شرط می آید. ان جاءک زید فاکرمه البته در جواب شرط در صور معینی این طور نیست که مثلا ان جاءک زید فیجب اکرامه. یجب دیگر باید گفت یجب اکرامه فیجب ندارد. حالا اینکه یجب یا فیجب بخوانیم بحث دیگری است. همه جا فای رابطه نمی آید.

آنکه الآن ما احساس می کنیم فا، فای رابطه است. فای تعلیل نیست. بله نحوه این جزا و الا فانه کان، جزا به نحو همین به اصطلاح آقایان شکل اول قیاس است. شکلش شکل برهان است. البته برهانی نیست چون امر حالا یا عقلایی یا تبعیدی است. لکن شکلش شکل برهان است. یعنی همان شکل اول قیاس است. فانه کان علی یقین من وضوئه و من کان علی یقین لا ینقض الیقین. به این شکل است شکل ظاهری اش. طبعا این مسئله چون اینجا وسطیت جنبه علیت ندارد شکل قیاس، قیاس شکل اول است نه اینکه واقعا قیاس باشد. ظاهرش این است یعنی تعلیل بودن از این شبه استظهار در می آید حالا استظهار نه استدلال فرض کنید اسمش را بگذارید. و الا فا برای تعلیل نیست مثل لا تشرب الخمر فانه مسکّر نیست. فانه جمله فانه کل این جمله اسمیه این جزای و الا است. حالا این نحوه جزا متعارف است در لغت عرب یا نیست چون در اینجا هم احتمالاتی داده شده است چون من بنا شد خیلی وارد آن احتمالات نشویم آنچه که الآن ما می فهمیم ممکن است یک مطلب مثلا به لحاظ قواعد عربی جور در نیاید و لذا در لغت در آن تصرف می کنیم. مثلا اذا الشمس کوّرت. ظاهرش این است که شرطیه باشد. خب ادات شرط هم بر سر جمله و ان احد من المشرکین استجارک، ادات شرط سر جمله اسمیه در نمی آید. سر جمله فعلیه در می آید.

خب اینجا تعبیر کرده اند فان استجارک احد من المشرکین یعنی فعل دارد. ما به ذهنمان می آید بر فرض این مطالب در خود لغت هم ثابت شود استعمال عرفی این طور نیست اینجا باید یک توجه دیگری بکنند یا باید بگوییم مثلاً تغییر کرده است عرف یا اصل مطلب درست نیست. علی ای حال این مطلب که مثلاً باید حتماً من باب مثال عرض می کنم هر ادات شرط فقط بر سر جمله فعلیه در بیاید خلاف واقعی است که ما می بینیم. اینجا هم جزا به این است یعنی جزایی که آمده است از نظر عرفی انه کان علی یقین من وضوئه حالا این جزاء درست نیست به حسب قواعدی که در نحو حالا آن قواعد باید در آن تامل شود. این عرفیت دارد. یک امر عرفی است. آنچه که ما الآن از این میفهمیم، فای رابطه است جمله جزا است برای والا. و الا فانه کان. آن وقت جزا مجموع این شکل اول است به قول آقایان. صغری و کبری و نتیجه و الا فانه کان علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک و انما یعنی فالافانه کان علی یقین و لا ینقض فهو علی وضوئه. نتیجه حذف شده است. نتیجه ذکر نشده است. مجموعه این قیاس شکل اول به قول آقایان یا به منزله قیاس این مجموعه جزا است. حالا اگر آمدید گفتید که این مثلاً شاید در قواعد و لغت عرب جور در نمی آید. این عرفیت دارد خیلی کلام واضحی است که ایشان یقین به وضو داشته است و یقین را نقض نمی کند. عبارت این است خلاصه مطلب و ان لانا شرطیه به معنای جزا است. ان مطالبی که گفته شده است اینجا به اصطلاحشان این طوری است که یک قواعدی را در نحو مسلم گرفته اند از آن طرف هم خلافتش را دیده اند لذا آمده اند آن خلاف را توجیه کرده اند. مثل ان احد من المشرکین استیقن معلوم نیست اصل این مطلب که باید ان حتماً سر جمله فعلیه در بیاید.

یکی اساس اختلافات نحو کوفه و بصره که نمی خواهم حالا وارد بحثش شوم همین است. اهل بصره که الآن نحوی که ما داریم نحو بصره است. حدود شش هفت درصدش اگر نحو کوفه باشد. نحو بصره نحو را قاعده ای کرده اند و این مواردی که خلاف قاعده است را مثلاً گفته اند باید توجیه کنیم. نحو کوفه طبیعتش این طور است دنبال قواعد این جوری نیست. ما دیدیم ان ادات شرط سر جمله اسمیه هم در آمده است. چه فرقی می کند؟ ان احد من المشرکین استجارک پس این که بیاییم اینجا بگوییم یک چیزی حذف شده است که مرحوم شیخ یک تقریبی دارد یا تقریب های دیگری یا فانه کان علی یقین این جمله خبریه است در مقام انشاء. کما قیل دیگر عرض کردم بخواهم یکی یکی اینها را بگویم طول میکشد چون به هیچ کدام از اینها اعتقاد نداریم. وقت شما را هم نمی گیرم. ما معتقدیم این چیزی است شبیه شکل اول البته دیگران هم دارند بنده ندارم. و صغری اش ذکر شده است کان علی یقین من وضوئه. کبری اش هم ذکر شده است و لا ینقض الیقین بالشک ابدأ نتیجه اش ذکر نشده است. نتیجه اش یعنی مطوی است. فهو الآن علی وضوء. این خلاصه اش یا فهو الآن علی طهاره لا صلاه الا بطهور الآن ایشان با طهارت است نمازش را بخواند. آن که به ذهن ما می آید فای رابطه است و جزا مجموع این

صغری و کبری و نتیجه است. این نتیجه ذکر نشده است. این مجموع جزا است. نه انه کان علی یقین من وضوئه. خصوص این مقدار یا این علت باشد.

بله مطلبی که به عنوان جزا آمده است به صورت به قول امروزی ها استدلال است یا شبیه استدلال است. علت از این جهت فهمیده شده است. شبیه استدلال است. نه اینکه فا برای علت است. فا ظاهرا اینجا برای افاده معنای علت یا عاطفه نیست. ظاهرا فای رابطه است اشعار است به اینکه جزا بعدش جزا است. بعد از فا جزا است و جزا این مجموع است. نه خصوص انه کان علی یقین. نه مجموع صغری و کبری و نتیجه که ذکر نشده است جزا است. و تمسک است به این قاعده که کان علی یقین من وضوئه.

پس بنابراین بحث هایی که اینجا شده است حالا ما فعلا جمع و جورش کردیم به ذهن ما این طور می آید آن مطالب دیگری که آقایان دیگر فرموده اند به ذهن می آید که خیلی تام نباشد. اما کلمه ولا ینقض الیقین بالشک خب طبیعتا چون قبلش یقین به وضو آمده است احتمالات می آید دیگر. طبیعتا احتمالاتی ذکر می شود و آن اینکه یک یقین به شخص وضو باشد. این وضویی که اینجا الآن این خب خیلی بعید است مرحوم آقا ضیا این بحث را مطرح کرده اند. عرض کردم نمی خواهم یکی یکی بگویم که قال فلان، چون اینها طول می کشد و خیلی محصل درستی هم ندارد. دوم اینکه مراد طبیعت وضو باشد. طبیعت وضو این گونه است که انسان یقین به آن حالا این شخص وضوی خارجی نه در اینجا هم سؤال از چرت زدن بوده است. نه طبیعت وضو ممکن است علت شک هم چیزهای دیگری باشد. پس روایت خاص به باب وضو می شود که اخباری ها میلشان به این رأی است. احتمال سوم بگویم درست است روایت در باب وضو است لکن مراد طبیعت یقینی است که این حالت را دارد. که انسان یک حالت سابقی دارد شک میکند که رافع یا مانعی آمده است یا خیر. این شبیه استظهاری است که مرحوم نائینی و شیخ انصاری کرده اند. احتمال چهارم مراد طبیعت یقین باشد. نه خصوص آن جایی که شک در رافع باشد به قول ایشان. مطلقا این همان استظهاری است که آقایان دیگر از این روایت کرده اند. لکن این استظهار را بعد توسعه داده اند. لکن علی کل حال چون سؤال از وضو است مراد طبیعت یقینی است که به امور خارجی میخورد.

احتمال پنجم همین احتمال چهارم است لکن شامل شبهات حکمیه هم بشود. ما اگر در احکام هم شک کردیم همین یقین را دنبال کنیم. این همان احتمالی است که مثل آقا ضیا و دیگران مثل آقای خویی روی این احتمال تأکید دارند.

پس ۵ احتمال در این کلمه لا یقین وجود دارد و سعی کرده اند چون دارد فانه لا ینقض الیقین بالشک ابا با کلمه ابا با کلمه تعلیل و با ارتکازی بودن و با ورود این عبارت در دو مورد دیگر در روایت زراره این شواهد را ذکر کرده اند که مراد از یقین مطلق است و شامل احکام

هم می شود. شامل شک در رافع، مقتضی احکام شبهات حکمیه شامل تمام این موارد می شود. این خلاصه ۵ وجه. پس یکی شخص وضو یکی مطلق وضو نه این شخص وضویی که بود. یکی اینکه مطلق موضوعات خارجی که از قبیل وضو باشد که شک در رافع باشد و یکی در موضوعات خارجی مطلقا چه شک در رافع چه شک در مقتضی و یکی اینکه مطلق یقین چه در شبهات حکمیه چه شبهات موضوعیه. آنچه که از زمان وحید بهبهانی سعی کرده اند اصولی ها استظهار کنند معنای پنجم است. اخباری هم بیشتر معنای دوم است که می خورد به طبیعت وضو. پس در حقیقت این خلاصه نظر در این سیصد چهارصد سال در میان علمای شیعه بحث حادی که راجع به این روایت صحیح زراره است بر می گردد به کلمه یقین. مخصوصا با قبلش و بعدش و ابداء و اینها چطور استظهار کند. این یک نکته. یک نکته چون استدلال است به قول آقایان شبیه شکل اول است آیا این استدلال و استظهار یک امر عرفی و عقلایی است حالا عرف عام یا عقلا به خصوص یا یک امر تعبدی است. آمده اند گفته اند استظهار نمی شود تعبدی باشد. مثلا بگوییم شارع مقدس گفته است اگر شما شک در وضو کردید رفع ید نکنید چون اگر در یقین به یک چیز داشتید خود شارع گفته است که رفع ید نکنید. خب این تعلیلش سبک است یکی از مصادیقش وضو است نکته ای ندارد. لذا تعلیل را باید عقلایی بگیریم.

یکی از نکاتی که هست البته این تعلیل را عقلایی گرفتن اعم از اینکه به خاطر فاش باشد یا ترکیب کلام شکل اول است که خودش استدلال است. خب طبعا اخباری ها گفته اند که مربوط است به تعبد و اصولی ها گفته اند به عقلانیت. مربوط به تعبد خب می گویند اشکال دارد. معنا ندارد که بگوید شارع فرمود اگر شما شک در وضو کردید با یقین به وضو رفع ید نکنید. چون هر جا شک میکنید با یقین من حکم می کنم که رفع ید نکنید. خب اینکه چیز خاصی نداریم. مصداق همان حکم کلی است دیگر. نکته خاصی ندارد که ما تعلیل کنیم به تعبد. جای تعلیل به تعبد نیست.

س:

ج: خب تعلیل اگر کلی شد همین را می گویند. در کلیه شبهات موضوعیه می آید و در شبهات حکمیه. این معنای خوبی دارد. شارع تعلیل کند به یک معنای عام معقول است. اما تعلیل کند در وضو به عنوان یقین در وضو. این معنا ندارد.

عرض کردم در ذهن آقایان چون آشنایی با سیر مسئله در روایات اهل سنت و جو فقهی نداشتند این اشکال را کردند. این مقدار اشکال مرتفع است. چون عرض کردیم مسئله اعتماد بر حالت سابقه در باب وضو این از پیغمبر نقل شده است. لکن نقلی که اهل سنت بالاتفاق عن رسول الله دارند در اثنای نماز است. پیغمبر فرمود که کسی التفات نکند حتی یسمع صوتا أو یجد ریحا. اشکال این است. آن وقت

عده ای حتی علمایشان مثل مالک دیگر ایشان گفته است اگر در خارج نماز شک کرد و وضو هم داشت شک کرد باید دومرتبه وضو بگیرد. یعنی باید با یقین به طهارت وارد نماز شود.

پس این سؤال در حقیقت این است که آیا آن سنت پیغمبر که در باب نماز گفت اختصاص به اثنای نماز دارد یا قبل از نماز هم جاری می شود؟ آن سنت پیغمبر که متفق علیه است لکن آن سنت مال اثنای نماز است. پیغمبر در اثنای نماز فرمود اعتنا نکن تا یقین پیدا کنی. تسمع صوتا أو تجد ريحا. سوال این بود مثل مالک می گفت این مال اثنای نماز است. خارج نماز نمی شود. سؤالی که الآن زواره از امام کرده است این است که خفقه و خفقتان قبل از نماز. امام می فرماید که چه مشکل دارد که این تعبدی باشد و توضیح آن سنت رسول الله باشد و لذا یقین هم بخورد به یقین به وضو. شما اگر یقین به وضو داشتید این یقین را ادامه دهید تا علم به حدث پیدا شود حتی تسمع صوتا أو تجد ريحا. این را ما بیاییم تعمیم دهیم داخل نماز یا خارج نماز. و الا فانه اشکال ندارد که امام سلام الله علیه تعلیل تعبدی فرموده باشند. امام می خواهند بفرمایند که چطور سنت رسول الله بود که اگر در نماز بود لا یلتفت لا ینصرف حتی یسمع صوتا؟ همان نکته قبل از نماز هم می گیرد. چون در آنجا این بود در حالن ماز کان علی یقین من وضوئک. یک حالتی برایش پیدا شد. شکی برایش پیدا شد. پیغمبر فرمود لا ینصرف حتی یسمع. یسمع یعنی تا یقین به خلاف بیاید. و لذا هم فرمود لا ینقض الیقین بالشک ابدًا. این ابدًا اینجا یعنی فرق نمی کند اثنای نماز یا خارج نماز. قدمای ما چون اقوال مسئله را ندیده بودند اینها ذهنشان آمد که اینها یک چیز است و لذا شاید هم قدمای اصحاب متعرض نشدند چون مسئله برایشان واضح است. بعد دارد و لکن ینقضه بیقین آخر. این یسمع صوتا این یقین آخر است. پیغمبر نفرمود حتی یسمع صوتا؟ این اشاره به آن است. یعنی در حقیقت امام اشاره به همان حدیثی دارند که معروف بود از رسول الله.

س:

ج: ظاهرش که واضح است قرین به تصریح امام است. فانه کان علی یقین بینید تعبیر دقت کنید و لکن ینقضه بیقین آخر این یقین آخر همان است که پیغمبر فرمود حتی یسمع صوتا.

س:

ج: قطعاً این مسلم بوده است. غیر از این هم ما حدیث داریم. ایاک ان تحدث وضوءاً از روایت بکیر. اصلاً تعبیر دارد ایاک ان تحدث حتی تسمع صوتا أو تجد ريحا. یعنی در روایات ما البته در روایات ما اختصاص به اثنا ندارد. مثل همین روایت.

لذا اینکه آقایان به ذهنشان رسیده است که نمی شود این روایت باب وضو با شد انصافا با کلمه ابداء نمی سازد. ارتکازیت بین مسلمین باشد که گفت ارتکازیت بین عقلا باشد؟ ارتکازیت بین مسلمین که پیغمبر در اثنای نماز فرمودند ابداء یعنی خارج نماز و داخل نماز. و لکن ینقضه بیقین آخر. این اشاره باشد به حدیث رسول الله حتی یسمع صوتا أو یجد ریحا.

پس اینه خیلی آقایان اصولی ها اصرار دارند که نمی شود تعلیل تعبدی باشد. یقین به وضو باشد این به سیاق نمی سازد به ابداء نمی سازد من که نفهمیدم چون به نظر من اینها با جمع یعنی اصولیین متأخر ما این هم که قدما ننوشته اند احتمالا با جو قضیه آشنا بودند. باجو قضیه کسی آشنا باشد حدیث را حمل کردن به این معنا هیچ مشکل ندارد. در حقیقت و الا فانه یک نوع استدلال به اصطلاح آقایان به سنت رسول الله است. دارد پیغمبر در نماز است یعنی یقین به طهارت داشته است. بعد شیطان برایش وسوسه می کند. پیغمبر می فرماید لا ینصرف حتی یسمع صوتا أو یجد ریحا. سؤالی که زراره کرده است چون زراره فقیه بوده است سؤالی که زراره کرده است در حقیقت نکته سؤال زراره همین بوده است که حالا که قبل از نماز است آیا باز هم اگر شک کرد، اگر روایت مال امام باقر باشد مالک فقیه مدینه فقیه خودشان در زمان امام باقر نبودند. اگر که بر فرض باشد کانما این سؤال بوده است که به آن سنت رسول الله می شود تمسک کنیم قبل از نماز یا به تعبیر ابداء؟ امام می فرماید اشکال ندارد. که همان سنت رسول الله است.

اما اینکه بگوییم این روایت اینقدر اطلاق دارد که شامل شبهات حکمیه هم بشود انصافا خیلی بعید است. این مقداری که آقایان اصولی های ما مثل مرحوم شیخ و دیگران اصرار دارند در این ۵ معنایی که من عرض کردم نه آن که بگوییم مراد شخص وضوی خارجی است آن که خیلی بعید است و این هم که بگوییم شامل تمام شبهات موضوعیه شک در رافع و مقتضی و بعد شبهات حکمیه و تمام اینها را با همین کلمه و الا فانه کان علی یقین من وضوئک انصافش این هم خیلی بعید است. حضرات اصولیین متأخر ما انصافا خیلی از قاعده خارج شده اند. انصافا این معنا هم خیلی بعید است. این معنا را از روایت فهمیدن به ذهن ما فوق العاده بعید است. حالا این راجع به دو نکته.

و اما با قطع نظر آنچه که مجموعا احتمال داده شده است یا احتمال داده می شود که از روایت فهمیده شود و تحلیل اصولی او عرض کردیم از عبارات بعضی از اهل سنت آوردیم که قاعده الیقین لا یزول بالشک را زده اند به باب وسوسه. وسواس. انصافش این احتمال در خود این روایت هست. چون سؤال می کند قلت فان حرک الی جنبه شیء و هو لا یعلم. ان حرک بعد امام می فرماید لا. حتی یجیء من ذلک امر بین. خیلی به ذهن ما می آید واضح باشد. احتمالا روایت ناظر به وسواس باشد. احتمالات را بگوییم مدلول کلی روایت. و

بگوییم مراد این است اگر شما یقین داشتید با تمسک به یقین وسواس خود را بردارید. شک خود را بردارید. مراد این باشد. این احتمال اول.

احتمال دوم استصحاب باشد. خب طبعاً در استصحاب به طور کلی اخذ به حالت سابقه. یا نظر باشد به متیقن. بقاء متیقن. یا نظر باشد به بقاء صفت یقین. خب استصحاب به تقسیم کلی است. چرا این روایت هر دو احتمال داده است چون دارد علی یقین من وضوئه. اگر نظر روی وضو باشد و یقین را طریق صرف حساب کنیم می شود متیقن. اگر بگوییم نه خود یقین را نظر دارد می خواهد یقین را توسعه دهد می شود یقین. پس اینکه ایا این روایت مبارکه در باب استصحاب توسعه متیقن است بقاء یا توسعه یقین است بقاء. این مربوط به این نکته می شود. چون علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک. طبیعتاً این منشأ است اگر گفت فانه علی وضوء. یقین را انداخته بود. این بحثها را ما نمی کردیم. اما این تعبیر که آمده است این بحث را الآن ما مطرح می کنیم. پس دو تفسیر هم از استصحاب به طور کلی یعنی اخذ به حالت سابقه. یعنی ترکیب کلام مجموع کلام را این طور در بیاوریم. تا اینجا شد سه احتمال.

احتمال چهارم که در کلمات اصحاب آمده است مجرد احتمال قاعده یقین یا شک ساری باشد. شما صفت یقین داشتید شک پیدا شد آن صفت یقینتان را نگه ندارید. این که خیلی خلاف ظاهر است. انصافاً احتمال بعیدی است.

احتمال پنجم اینکه روایت مبارکه ناظر باشد به قاعده مقتضی. قاعده مقتضی هم پنجم و ششم طبعاً می شود. یعنی آن هم دو تا می شود. بلکه بیشتر میشود حالا قدر متیقنش دو تا است. قاعده مقتضی هم ممکن است به لحاظ واقع باشد ممکن است به لحاظ علم باشد. هر دو اش می شود. قاعده مقتضی این است که اگر یک مقتضی ای آمد شما باید ترتیب آثار را بکنید به آن مقتضی تا خلافتش بیاید. مزیل آن بیاید. دقت میکنید؟ شما رفتید وضو گرفتید تمام آثار طهارت را بار می کنید مسجد می روید مسح مصحف می کنید آثار را بار می کنید تا حدیث یقیناً بیاید. هرچه در اثنا شک پیدا شد اعتنا نمی کنید. این قاعده مقتضی این است و این عرض کردیم این را بعضی از آقایان معتقدند که مستفاد از روایت است این را قبلاً خواندیم شاید مال هزار سال قبل البته مال قبل از این هم هست. از عبارت ابن حزم خواندیم. از آن تعبیر کرده اند به جای قاعده مقتضی استصحاب حال اجماع. یعنی هر وقت حکمی یقیناً در یک حالتی آمد، بعد شکی پیدا شد شما اعتنا نکنید تا یقیناً باز اجماع شود که آن برداشته شد. همان مثالی که زدیم خواندیم عبارت ابن حزم هم خواندیم مال هزار سال قبل اگر کسی با تیمم داخل نماز شد قطعاً نمازش درست است. در اثنا نماز آب پیدا شد خب شک می کنیم نمازش باطل است یا خیر. بگوییم رفع ید نمی کنیم تا وقتی که یقیناً دیگر با این تیمم مثلاً نماز را تمام کرد برای نماز ب عدی قطعاً با این تیمم نمی تواند نماز بخواند. پسر

حکمی که با اجماع یعنی به اصطلاح من که الآن می گویم یقین، ثابت شد هر حکمی این شامل احکام هم می شود. آن حکم ادامه دارد تا اجماع بیاید برداشته شد. خوب دقت می کنید؟

عین این یقین، یقین شما پیدا کردید شما رفتید وضو گرفتید. این مال خارجی است. یا یقین به طهارت داشتید. این مال صفت ادراکی شما. پس شما اگر وضو گرفتید در تمام حالات آثار طهارت را بار می کنید تا مزیل آن بیاید. مثلاً بخوابید حدثی بیاید. این اسمش را قاعده مقتضی گذاشتند. شبیه همان استصحاب حال اجماع است. این هم طبیعتاً دو جور می شود. یکی اینکه بگویند شما هر وقت وضو گرفتید آثار طهارت را بار کنید تا حدث بیاید. یکی می گویند هر وقت یقین به طهارت داشتید آثار را بار کنید تا یقین به حدث بیاید. گاهی هم می شود اولی اش خود وضو باشد دومی اش یقین به حدث باشد. چهار صورت بار میشود حالا ما دو تا از آنها را گفتیم. دو صورت دیگر هم تصویر می شود

س: قاعده مقتضی را می گویند هر چهار صورتش را

ج: دیگر آن کسانی که قائلند

پس ما یک قاعده مقتضی قائل شویم البته این قاعده مقتضی اینجا در مورد وضو است ما تعمیم دهیم. مثلاً ما می دانستیم زید دیروز دیدیم آن را بگوییم این همین جور زنده است زنده است زنده است تا یقین پیدا کنیم. لذا در باب مفقود هم عده ای هستند حتی این کلام به امیر المؤمنین نسبت داده شده است که فکر نمی کنم درست باشد در کتب اهل سنت کسی که رفت مفقود شد شما آثار حیات را بار می کنید تا جسدش را ببینید یقین به موتش پیدا کنید. صد سال طول بکشد صد و پنجاه سال طول بکشد. هر چه می خواهد طول بکشد مهم نیست. شما آثار حیات را بار کنید چون یقین به حیات بود. این هست تا وقتی که یقیناً. یا مثلاً صد سال شد دیگر یقین داشته باشیم هر چه بوده است مرده است هر جا بوده است مرده است یقیناً. تا نیامده است یقین به خلاف آن آثار را برایش بار می کنیم. عرض کردم در مسئله مفقود هم عده ای قائلند. این همین جور آثار را بار می کنیم هر چه که طول کشید کشید دیگر آن مهم نیست. یکی هم این که این قاعده مقتضی در خصوص وضو مثلاً به کار ببریم. در همان مثال تیمم آن جایی که به قول آنها اجماع بود. پس تا اینجا حدود ۵ قاعده متنابه حالا احتمال دیگرش را بگردیم پیدا کنیم ۵ قاعده متنابه از این عبارت می شود در آورد. یکی مسئله وسواس باشد چون فان خیّل الیه دارد. فان حرّک الی جنبه شیء اخر این می خورد به حالت وسواسی مانند. اشعار به آن دارد.

استصحاب به معنای بقای یقین باشد توسعه یقین باشد قاعده مقتضی به معنای واقع باشد و قاعده مقتضی یقین. این ۵ احتمال نسبتاً متناوبه در موردش. متناوبه از این عبارت. آیا این عبارت صریح در استصحاب است انصافش که با این احتمالات خمسۀ اثبات استصحاب بسیار مشکل است و نکته مهمی که در اینجا هست این است که ظاهر این عبارت حالا یا نهی است یا نفی است. و الا فانه کان علی یقین من وضوئه و لا ینقض. ینقض بخوانیم ینقض بخوانیم به جزم بخوانیم و لا ینقض الیقین بالشک. ظاهرش چه نفی باشد چه نهی باشد ظاهرش این است که نقض تحت اختیارش است که به او می گوید نقض نکن. ظاهرش این طور است دیگر. یعنی یک نقضی است که تحت اختیار او است. به او می گوید که نقض نکن رفع ید نکن. این کلمه نقض ظاهرش این طور است. اگر بنا باشد روی این ۵ تا معنا حساب کنیم انصافاً مسئله وسواس می خورد به این. بگوید که وسواسی نشو یقین داشتی به همان یقین عمل کن به شک عمل نکن. انصافش به وسواس می خورد. به قاعده مقتضی هم می خورد. می گوید تو وضو گرفتی همین جور آثار طهارت را بار کن تا حدث بیاید. دست بر ندار. انصافش معقول است.

اما در استصحاب مشکل است. خصوصاً اگر بنا به معنای بقای یقین باشد. و مخصوصاً اگر قبول کنیم که عقلایی است. چون در آنجا باید معنا را کنایی بگیریم. چون آن می خواهیم بگوییم این طبیعت انسان است که انسان وقتی یک صورتی از شیء داد همان صورت هنوز باقی است. چون در حقیقت لا ینقض نیست. در حقیقت لا ینقض الیقین. در حقیقت الیقین باقی. نه اینکه به او تکلیف می شود لا ینقض. خوب دقت کنید اگر ما باشیم و ظاهر لا ینقض، یک امر اختیاری ظاهرش این طور است می شود از آن یقین رفع ید کند می شود که نکند. ظاهرش این طور است. یک امر اختیاری است. اگر وسواس باشد آن هم همین طور است. انصافاً امر اختیاری است. و لذا ما باشیم انصافاً به وسواس بیشتر می خورد این خود حدیث به وسواس بیشتر می خورد. خود این حدیث ظاهرش به وسواس بیشتر می خورد و مؤید این معنا همین سؤال و جواب در روایت دیگر هم وارد شده است غیر از طریق زراره. همین سؤال و جواب به عینه. الخفقه و الخفقتان. در آنجا امام نفرمود لا ینقض الیقین. امام فرمود قال الله تعالی بل الانسان علی نفسه بصیره. این به حالات خودش نگاه می کند. می بیند ارجاع به حالات خودش داده است. دید یقین دارد وضویش از بین رفته است رفته بینید اصلاً بل الانسان این بل الانسان علی نفسه بصیره بدون به کار بردن لا ینقض الیقین همین سؤال و جواب بعینه و خواندیم روایتش را. اگر این سؤال و جواب بعینه نگاه کنیم انصافش این دو تا به وسواس بیشتر می خورد.

حالا اگر به وسواس هم نخورد به قاعده مقتضی خیلی خوب است. چون می گوید

س: ...

ج: همین دیگر لا ینقض. تو یقین به وضو داشتی به این شک اعتنا نکن. چرت و اینها می خورد انصافا به لا ینقض می خورد چون یک امر اختیاری است ظاهر لا ینقض یعنی این نقض در اختیار تو است. ظاهرش این طور است. تو می توانی نقض کنی یا حالت را از بین ببری. امام میخواهد بگوید لا ینقض. اما اگر مراد استصحاب باشد مخصوصا چون ما سیره عقلا را شرح دادیم و عرض کردیم در سیره عقلا آن صفت یقین هنوز بقاء دارد نه یقین موجب ظن است. یک حالت ابداعی است که توسعه یقین بقاء. اگر این روایت ناظر به استصحاب باشد و با سیره عقلا انصافا نباید بگوید لا ینقض الیقین. باید بگوید مثلا الیقین باقی. و لذا دقت کنید اهل سنت هم تعبیرشان این بود الیقین لا یزول بالشک. نگفتند لا تنقض خودش زوال پیدا نمی کند. و لذا آن تعبیر هم دقیقا نگاه کنیم آن هم یک نحوه از به اصطلاح کنایه است. الیقین لا یزول یعنی الیقین باقی. و توضیحاتش را در آنجا عرض کردیم مثلا اهل سنت دارند الضرر یزال. گفتند الضرر یزال یعنی شما کاری کنید یک حکمی بگذارید که ضرر نیاید. الضرر یزال این جور معنا کرده اند. الیقین لا یزول هم همین طور پس بنابراین انصافا اگر ما باشیم و ظاهر این حدیث مبارک یا به همین قاعده وسواس میخورد یا به قاعده مقتضی می خورد بله این روایت ناظر باشد به کل ابواب مقتضی این روشن نیست. پس مشکلاتی که روایت دارد و مشککش در باب استصحاب انشاء الله تعالی در باب دلالت روشن شد. یکی الف لام الیقین است که مشکل دارد. یکی اینکه این سیاق استدلال تبعیدی است یا عقلایی است این مشکل دوم است. یکی اینکه سیاق کلی حدیث ازاله وسواس است یا استصحاب به معنای بقاء متیقن یا استصحاب به معنای توسعه یقین یا قاعده مقتضی به لحاظ واقع یا قاعده مقتضی به لحاظ یقین؟ این احتمالات رئیسی که از آن اثبات استصحاب فعلا با این حدیث و خیلی ها دیگر گفت که غمض عین کنیم فوقش در موضوعات خارجی و بگوییم چون تعلیل هم شده است و عقلایی هم باشد فوقش در آنجایی است که شک در رافع باشد مقتضی را هم نمی گیرد.

اما تعمیم او به شبهات حکمیه که الآن مبنای اصولیین متأخر ما است انصافا خیلی مشکل است. فوق العاده مشکل است. و با تعبیر لا ینقض مجموعه اشکالات، روشن شد این راهی که ما رفتیم به این نحو در کلمات آقایان نیامده است لذا من خلاصه کردم اگر این مطالب را رویش فکر کنید خیلی راحت می توانید در کلمات آقایان تأمل کنید. سه تا نکته اساسی را ما در اینجا متعرض شدیم. و یکی از مناشی که این مشکلات را درست کرد عین این سؤال و جواب در روایت زراعه آمده است. خب مطلب را جمع و جورش کنیم از اول تا آخر. اول این حدیث عرض کردیم من دیگر فهرست واریک، حدیث را صحیح می دانند و ذهنشان به عبارت صاحب وسائل رفته است گفته اند شیخ الطوسی باسناده عن الحسین بن سعید. عرض کردیم اگر بخواهیم دقت های خیلی ظریف را به کار ببریم شیخ طوسی در اینجا سند دارد

به حسین بن سعید در کتاب تهذیب. و در سندش پسر ابن الولید واقع شده است. استاد شیخ مفید که توثیق خاصی ندارد. من فکر می کنم چون مرحوم استاد توجه نکردند اگر ایشان هم توجه می کردند به این نکته ایشان هم حکم به ضعف می کردند. چون ایشان خیلی دقیق هستند در این جهات مرحوم استاد می گویند که احمد بن محمد پسر ابن الولید توثیق ندارد. یک، این نسخه یعنی این مشکل این حدیث این است که به لحاظ سندی آن طور صحیح صحیح بله خود من عقیده ام این است که حق با صاحب وسائل است. از کتاب حسین بن سعید است. لکن اگر بنا شود دقت شود مشکل سندی و رجالی هم دارد. یعنی در بحث رجالی اش هم مشکل دارد حدیث.

نکته دوم انفراد شیخ طوسی است. و مخصوصا این انفراد از کتاب حسین بن سعید است البته ظاهرش این است که نسخه قمی ها است چون پسر ابن الولید از پدرش نقل کرده است لکن عرض کردیم کرارا مرارا قمی ها به طور طبیعی بر کتاب خود حریر اعتماد داشتند. بهرحال این روایت در خود قم آمده است یعنی چون پسر ابن الولید از پدرش، پسر ابن الولید هم قمی است. روایت از توسط شیخ مفید می رود به قم. لکن آنچه که ما الآن می فهمیم در قم از کتاب حسین بن سعید بوده است. شواهدی الآن نداریم در خود کتاب حریر دست قم با اینکه خود کتاب حریر دست قمی ها بوده است. و انفراد شیخ طوسی است از این مصدر و شیخ طوسی به مرحوم حسین بن سعید طریق دارد به قم هم می رسد از طریق ابن الولید هم هست اما در آن احمد پسر ایشان نیست. یعنی از راههای دیگری است.

بهرحال آن بحث ها را اگر آقایان مراجعه کنند روشن می شود. انفراد شیخ طوسی است و کتاب هم از کتاب اصلی حریر نیست در قم رسیده است و این نسخه مشکل فهرستی هم پیدا می کند به خاطر اینکه این کتاب با اینکه کتاب حریر در اختیار قمی ها بوده است میتوانستند خیلی راحت از کتاب حریر نقل کنند نسخه ای که مرحوم حسین بن سعید از اهواز آورده است از کتاب حسین بن سعید نقل می کنند به واسطه نقل کرده اند. و این یک مقداری باز هم برای ما تولید مشکل می کند روی مبنای ما. نکته سوم یک قلت ای دارد که احتمال دادیم کلام حریر باشد. قال قلت ندارد. یعنی این شبهه در حدیث آمد اضافه بر آن مشکلات رجالی و فهرستی مشکل متن هم دارد. اصلا این متن مال امام نباشد. قلت کلام حریر به زراره باشد. و این شبهاتی که آقایان مطرح کرده اند این بیشتر ناظر از این باشد که کلام زراره است. منشأ این شبهات کلام زراره بودن است. اشکالات را من فهرست بندی می کنم. پس یک اشکال دیگر ما و لذا به ذهن ما به خلاف اصولیین متأخر ما که خیلی روی این حدیث مانور داده اند انصافا مانور روی این حدیث مشکل دارد. این ذیل حدیث که کلام امام باشد این روشن نیست. اضعف اذا ذلک کله نکته چهارم عرض کردیم این سؤال و جواب بعینه در روایت غیر زراره آمده است. و اصلا امام این

جواب را نداده اند. اصلاً کلمه ینقض یقین نیامده است. بلکه به آیه مبارکه بل الانسان علی نفسه بصیره. این آیه را ذکر کرده اند که ذکر آن آیه بیشتر به جنبه های وسواسی می خورد نه به استصحاب. این هم نکته چهارم.

نکته پنجم اینکه آیا این استدلال عقلایی است یا تعبدی است احتمال تعبدی بودن در آن هست. این نمی شود بگوییم لغو است. به همان توضیحی که ما دادیم. کلمه ابدأ هم نکته خاصی ندارد. کلمه ابدأ در نماز و خارج نماز. و کلمه الیقین هم واضح نیست که شامل جمیع موضوعات شود چه برسد شامل احکام شود. حتی آن هم واضح نیست. اشکال بعدی اشکال اینکه خود کلام هم اگر بخواهیم حمل بر استصحاب کنیم با ید بگوییم کنایی است مثل زید کثیر الرماد. اگر حمل بر آن مسئله وسواس کردیم یا قاعده مقتضی نقض معنا دارد آنجا. نقض اختیاری می شود. ظاهر حدیث نقض تحت اختیار است اما در باب استصحاب و لذا عرض کردیم باب استصحاب ملاکش وجود حالت سابقه است یعنی همان یقین سابق نه حالت. آن یقینی که هست آن توسعه پیدا می کند. پس بنابراین به ذهن ما می آید که استدلال به این حدیث مبارک برای ما نحن فیه فوق العاده مشکل است. مضافاً که یک اشکال دیگری دارد بحث مثبت بودنش انشاء الله در تنبیهات متعرض می شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین